

بررسی تطبیقی-تحلیلی نقش مترجمان بومی و غیر بومی در حفظ هویت ملی

محمود افروز (استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)

m.afrouz@fgn.ui.ac.ir

چکیده

مقاله حاضر به بررسی نقش مترجمان بومی در ترجمه عناصر فرهنگ محور پرداخته است. مترجمان در شناساندن فرهنگ مبدأ به مخاطبان خود نقش کلیدی دارند. با توجه به اینکه فرهنگ از جوانب مهم هویت یک ملت است، وظیفه خطیر مترجمان در ارائه ترجمه‌های صحیح جلب توجه می‌کند. در این مقاله مقصود از مترجم بومی، مترجمی است که از زبان خود به زبان خارجی ترجمه می‌کند و مقصود از مترجم خارجی، مترجمی است که از زبان خارجی به زبان مادری خود ترجمه می‌کند. حال این موضوع که کدامیک از مترجمان، بومی یا خارجی، در ترجمه عناصر فرهنگی و به تبع آن شناساندن صحیح فرهنگ یک ملت موفق‌تر عمل می‌کنند، موضوعی مورد پژوهش است. ترجمه داستان‌های کوتاه و بلند، رمان‌ها، انواع شعرها و غیره را می‌توان جزو ترجمه آثار فرهنگی محسوب کرد. مقاله حاضر دو ترجمه از «بوف کور» را بررسی می‌کند. یکی از مترجمان بومی و دیگری خارجی است. در خلال مقاله به پاره‌ای از سؤالات در باب جایگاه ترجمه مترجم خارجی و بومی در تعامل و ارتباط با ارزش‌های فرهنگی و هویت ملی پاسخ داده شده است. طبق نتایج پژوهش، مترجم بومی تلاش بیشتری برای ترجمه دقیق‌تر عناصر فرهنگی کرده و در حفظ هویت ملی نقش پررنگ‌تری داشته است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، مترجم بومی، مترجم خارجی، واژگان فرهنگ‌محور، هویت ملی

۱. مقدمه

هویت یک ملت ریشه در فرهنگ آن ملت دارد. یکی از موارد تجلی فرهنگ، نحوه کاربرد زبان توسط افراد جامعه مذکور است. پس شاید بتوان گفت که هویت در فرهنگ و فرهنگ نیز در زبان قابلیت پدیدار شدن دارد.

زبان خود به دو شکل متجلی می‌شود: زبان گفتاری و نوشتاری. زبان گفتاری، ماندگاری اندکی دارد و لحظاتی بیش نخواهد پایید. زبان نوشتاری گاهی تا هزاران سال قابلیت ماندگاری دارد. بسته به اهمیت متون نوشتاری، مترجمان بومی ممکن است در تلاش برای شناساندن فرهنگ خود به دیگر ملل، به ترجمه آثار فرهنگی کشورشان بپردازند.

گاهی اهمیت برخی متون چنان زیاد است که حتی پیش از آنکه یک ملت خود به فکر ترجمه آثار و انتقال آن به زبان دیگر بیفتند، مترجمان خارجی زودتر اقدام کرده و برای در دسترس قرار دادن هر چه بیشتر آن آثار ارزشمند، فرصت را از دست نمی‌دهند و منتظر ارائه ترجمه توسط مترجمان بومی نمی‌مانند.

مترجمان فارسی زبان برای شناساندن فرهنگ غنی ایران زمین تاکنون آثار بسیار زیادی را به انگلیسی برگردانده‌اند. پاره‌ای از این آثار برای نخستین بار توسط ایشان به مخاطبان عرضه شده و پاره‌ای دیگر، جزو ترجمه‌های مکرر به شمار می‌روند.

طبیعتاً انتظار می‌رود ترجمه‌های مکرر نسبت به ترجمه‌های پیشین خود کیفیت بالاتری داشته باشند، به ویژه زمانی که مترجم یا مترجمان پیشین، نسبت به مترجمان بعدی همان آثار، از مزایای کمتری برخوردار باشند. یکی از مهم‌ترین مزایای یک مترجم، آشنایی عمیق او با فرهنگ زبان مبدأ است. این آشنایی قابلیت آن را دارد که به مترجم در ارائه ترجمه‌ای دقیق و گویا یاری رساند.

طبیعی است که از مترجمان بومی بیش از دیگران توقع آن می‌رود که با ظرایف فرهنگ سرزمین خود آشنایی داشته باشند. اما آیا چنین سطح آشنایی با فرهنگ زبان مبدأ، منجر به ارائه ترجمه دقیق‌تری از عناصر فرهنگ محور خواهد شد؟ آیا مترجمان بومی بهتر از دیگران قادر به حفظ ارزش‌های فرهنگی و شناساندن بهتر هویت ملی در ترجمه‌های خود هستند؟ آیا ترجمه واژگان فرهنگ محور توسط آن‌ها فارغ از خطا خواهد بود؟ آیا ممکن است حتی در ترجمه مکرری که توسط آن‌ها انجام گرفته، واژگان فرهنگی ترجمه نشده یافت شود؟ سطح اشتباهات و نوع خطاهای احتمالی در ترجمه عناصر فرهنگ محور توسط آن‌ها چگونه است؟

پرسش‌هایی که در بالا مطرح شد به علاوه سولات متعدد دیگر، انگیزه‌ای بود که نگارنده را بر آن داشت تا در این زمینه تحقیقی انجام دهد تا بلکه برای تمامی یا دست کم پاره‌ای از این

مسائل پاسخی مناسب بیابد. برای تحقق این امر، تحقیق حاضر به بررسی تطبیقی دو ترجمه از کتاب «بوف کور» صادق هدایت اختصاص یافته است. ترجمه نخست متعلق به «کاستلو» بوده و تنها در برخی کتابخانه‌ها یافت می‌شود. در این تحقیق از نسخه مکتوب آن استفاده شده است. ترجمه بعدی به قلم «ایرج بشیری» است. لازم به ذکر است که نخستین نسخه ترجمه بشیری در سال ۱۹۷۴ ارائه و سپس دوبار طی سال‌های ۱۹۸۴ و ۲۰۱۳ ویرایش و تکمیل شده است. در این مقاله از جدیدترین ترجمه وی (۲۰۱۳) استفاده شده است.

۲. فرهنگ، زبان و ترجمه

به عقیده پارسون (۱۹۵۰، ص. ۸)، فرهنگ شامل الگوهای رفتاری و عملکردهای بشری بوده و وراثت‌پذیر است و می‌تواند جدای از ژن‌های بیولوژیکی از نسلی به نسل دیگر منتقل شود. از سوی دیگر گودیناف (۱۹۵۷، ص. ۱۶۷) فرهنگ را به‌طور کلی در مفهوم دانش خلاصه می‌کند. بنابراین وی معتقد است که فرهنگ یک ملت قابل یادگیری و آموزش به دیگران است. اما مسئله اینجاست که او از اینکه تا چه حد این یادگیری امکان‌پذیر است سخنی به میان نمی‌آورد. به نظر نیومارک (۱۹۸۸) فرهنگ به شیوه زندگی و مظاهر آن مربوط بوده و مختص جامعه‌ای است که به یک زبان واحد سخن می‌گویند. با توجه به تعریف مذکور، نیومارک بر وجود عناصر فرهنگ‌محور که خاص سخن‌گویان یک زبان بوده و ممکن است در زبان‌های دیگر به همان صورت یافت نشود تاکید می‌کند. همان‌طور که می‌دانیم، هرگاه از ترجمه سخن می‌گوییم، صحبت از دو زبان در میان است. بنابراین لزومی برای توضیح راجع به رابطه ترجمه و زبان وجود ندارد.

اما درباره رابطه زبان و فرهنگ، مالینوفسکی (۱۹۳۸، ص. ۳۰۵) معتقد است که ریشه‌های زبان را باید در فرهنگ جستجو کرد. عمق رابطه این دو به گونه‌ایست که ورف (۱۹۵۶، ص. ۴۴۰) مطالعه یکی را بدون توجه به دیگری محال می‌داند و بسنت (۱۹۸۰، ص. ۱۵) از زبان به عنوان قلبی در کالبد فرهنگ نام می‌برد.

تقریباً می‌توان گفت که ساختار هیچ دو زبانی یکسان نیست و همین امر یکی از دشواری‌های ترجمه به شمار می‌رود. از سوی دیگر می‌توان به‌صراحت گفت که هیچ دو فرهنگی یکسان نیست و همین موضوع، مشکلاتی را برای مترجمان به‌وجود آورده است. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه کدامیک از این تفاوت‌ها (تفاوت در ساختار زبان و تفاوت در فرهنگ) امر ترجمه کردن را برای مترجمان دشوار ساخته است. نایدا (۱۹۶۴، ص. ۱۳۰) تفاوت‌های فرهنگی را برای مترجمان چالش‌برانگیزتر قلمداد می‌کند. با توجه به آنچه تاکنون مطرح شد، امید است مسئله اهمیت فرهنگ و رابطه آن با ترجمه بیش از پیش آشکار شده باشد. هاروی (۲۰۰۰، ص. ۲۰۶) به راهکارهای زیر در ترجمه مفاهیم فرهنگ محور اشاره می‌کند:

۱. معادل کاربردی: استفاده از واژه‌ای در فرهنگ زبان مقصد که نقشی مشابه واژه زبان مبدأ داشته باشد.

۲. معادل زبانشناختی: همان ترجمه واژه به واژه است.

۳. معادل قرضی: این راهکار را می‌توان راهکاری دانست که بیشترین گرایش را به زبان مبدأ دارد.

۴. معادل توصیفی: در این راهکار از مجموعه واژگان عام (و نه فرهنگ‌محور) برای انتقال معنا استفاده می‌شود.

در این تحقیق، از چارچوب نظری نیومارک (۱۹۸۸) در ترجمه عناصر فرهنگ‌محور استفاده شده است. جزئیات مربوط، در بخش نتایج به تفصیل بیان شده است.

۳. روش تحقیق

بوف کور را می‌توان رمان یا ناولا (رمان کوتاه) قلمداد کرد. این کتاب که از آثار ماندگار صادق هدایت (۱۹۰۳) است، تاکنون توسط چند مترجم از فارسی به انگلیسی ترجمه شده و مملو از عناصر فرهنگ‌محور است. از جمله مترجمان این رمان می‌توان به کاستلو (۱۹۵۸)، هنری لا و ایرج بشیری (۲۰۱۳) اشاره کرد.

از آنجا که اولاً دسترسی به ترجمه هنری لا و دیگران میسر نشد و ثانیاً مقایسه اثر یک مترجم بومی با یک مترجم خارجی مد نظر پژوهنده بود، تنها به بررسی دو ترجمه موجود از کاستلو و بشیری اکتفا شد.

شیوه بررسی به این شکل است که نخست واژگان و مفاهیم فرهنگ‌محور در متن اصلی «بوف کور» شناسایی و طبق دسته‌بندی نیومارک (۱۹۸۸) طبقه‌بندی شده و سپس معادل آن‌ها در ترجمه‌های کاستلو و بشیری مشخص می‌شود. پس از آن، راهکارهای هر یک از مترجمین در چارچوب مدل نیومارک تحلیل می‌شود. در مرحله بعد، تعداد واژگان فرهنگ‌محور ترجمه‌نشده یا چالش‌برانگیز بررسی خواهد شد. پر واضح است که با توجه به اهمیت ترجمه عناصر فرهنگ‌محور، عدم معادل‌یابی را می‌توان ناشی از چند عامل دانست:

۱. غفلت یا نادیده انگاشتن سهوی؛

۲. بی‌اهمیت دانستن واژه مذکور و به تبع حذف آن از متن؛

۳. دانش ناکافی مترجم در معادل‌یابی مناسب برای واژگان فرهنگ‌محور.

هرچند، تعیین اینکه مترجم دقیقاً به چه دلیل از ترجمه عناصر فرهنگ‌محور سرباز زده یا غافل مانده، کار بسیار دشواری است یا شاید بتوان آن را امری تقریباً محال دانست.

با توجه به اینکه عناصر فرهنگ‌محور را نمی‌توان جزو مفاهیم کم‌اهمیت تلقی و به‌راحتی از معادل‌یابی برای آن‌ها صرف نظر کرد، باید یادآور شد که دلیل مترجم هر چه باشد، این امر از نقاط ضعف بسیار چشمگیر در ترجمه او به‌شمار خواهد آمد.

مرحله دوم، بررسی دقیق‌تر فهرست واژگان فرهنگ‌محور و معادل‌هایشان برای یافتن خطاهای احتمالی در فرآیند معادل‌یابی مترجمان است. معادل‌یابی نادرست ممکن است ناشی از (۱) بی‌دقتی مترجم، خطای دید و دیگر موارد سهوی باشد یا (۲) احتمالاً ریشه در عدم تسلط کافی مترجم بر زبان و فرهنگ مبدأ یا مقصد داشته باشد. اما مسئله حائز اهمیت آن است که دلیل هر چه باشد، نتیجه آن ارائه ترجمه‌ای نادرست خواهد بود که مخاطبان ترجمه را از درک صحیح متن محروم کرده و به تبع آن، در موارد حاد، می‌تواند آشنایی نادرست با فرهنگ مبدأ را در پی داشته باشد. در خلال دو مرحله مذکور، پس از ارائه مثال‌های محسوس و قابل ذکر، راهکارهایی برای ترجمه مفاهیم فرهنگ‌محور ارائه می‌شود.

۴. نتایج

نیومارک (۱۹۸۸، ص. ۱۱۲) عناصر فرهنگ‌محور را در دسته‌هایی طبقه‌بندی می‌کند: دین، زندگی اجتماعی، روابط خانوادگی، بازی‌ها، اکولوژی (گیاهان)، مکان، لباس، غذا، واحد سنجش، کالاها، آداب و رسوم و عقاید.

جدول ۱. دسته‌بندی عناصر فرهنگ‌محور طبق چارچوب پیشنهادی نیومارک (۱۹۸۸)

دسته‌بندی	عناصر فرهنگ‌محور
دین	آب تربت، نماز، وضو، اذان، اللهم...، لاله الاالله، وسواس، تازه تکلیف شده، ازل، ابد
زندگی اجتماعی	کله پز، مقنی، فقیه، جگرکی، سیرابی فروش، جام زن، فالگیر، پیر، چاروادار، داروغه، گزمه
روابط خانوادگی	خواهر شیری، هوو
مکان	شاه عبدالعظیم، کوشک، آب انبار، اوروسی، میدان، شوشتر، نیشاپور، بلخ، ری
لباس	عبا، شالمه، جبّه، شب کلاه، پیراهن قیامت، قبا، ستره
واحد سنجش	قران، عباسی، درهم، پشیز
کالاها	دیگدان، کرنا، سنج، تنبور، سه‌تار، تنبک، ساری، کرسی، غلیان، نعلین، گزلیک، تسبیح
آداب و رسوم و عقاید	اذان بی‌موقع گفتن، فالگوش رفتن، سر کتاب باز کردن، سر خشت رفتن، صبر آمدن، سیزده به در
غذا	آش، نان تافتون، نان لواش، تریلو جوجه، آش جو
بازی‌ها	سرمامک بازی
اکولوژی (گیاهان)	خاک شیر، پر سیاوشان، پرزوفا

در جدول ۲، معادل‌های انتخاب‌شده توسط دو مترجم ارائه شده است:

جدول ۲. عناصر فرهنگ‌محور و معادل آن‌ها

بشیری	کاستلو	مترجم اصطلاح	بشیری	کاستلو	مترجم اصطلاح
A jurist	An interpreter of the law	فقیه	An untimely call to prayer	Not the time for the call to prayer	اذان بی‌موقع گفتن
The thirteenth day of Farvardin	The thirteenth day of Nouruz	سیزده به در	The man who sells boiled sheep's head	The man who sells boiled sheep's head	کله پز
Soup	Soup	آش	Shirt	Caftan	قبا

ادامه جدول ۲

بشیری	کاستلو	مترجم اصطلاح	بشیری	کاستلو	مترجم اصطلاح
Water containing the holly dust of Mecca	Water of Karbala	آب تربت	if Providence had not willed that I wait	...had not given me pause	اگر صبر نیامده بود
To go to the augur	∅	سر کتاب باز کردن	Playing hide and seek	Playing hide and seek	سرمامک بازی
qeran	kran	قران	Nishapur	Nishapur	نیشاپور
abbasi	abbasi	عباسی	mullah	Mulla	آخوند
sitars	Setar	سه تار	korsi	Korsi	کرسی
Balkh	Balkh	بلخ	Farvardin	Nouruz	نوروز

نیومارک (۱۹۸۸، ص. ۱۱۳) در مواجهه با مفاهیم فرهنگ محور راهکارهای زیر را مؤثر می‌داند: معادل فرهنگی، تحلیل جزء به جزء عناصر معنایی، معادل توصیفی، معادل کاربردی، پانویس، تغییر، مترادف و انتقال. در جدول زیر، جزئیات مربوطه ذکر شده است:

جدول ۳. راهکارهای استفاده شده توسط مترجمان طبق چارچوب پیشنهادی نیومارک (۱۹۸۸)

بشیری	کاستلو	مترجم اصطلاح	بشیری	کاستلو	مترجم اصطلاح
مترادف	توصیفی	فقیه	توصیفی	توصیفی	اذان بی موقع گفتن
پانویس+توصیفی	پانویس+توصیفی	سبزه به در	توصیفی	توصیفی	کله‌پز
مترادف	مترادف	آش	کاربردی	فرهنگی	قبا
توصیفی	پانویس+توصیفی	آب تربت	توصیفی	کاربردی	صبر آمدن
تغییر	∅	سر کتاب باز کردن	کاربردی	کاربردی	سرمامک بازی
انتقال+پانویس	انتقال	قران	انتقال+پانویس	انتقال	نیشاپور
انتقال+پانویس	انتقال	عباسی	پانویس+کاربردی	کاربردی	آخوند
انتقال+پانویس	انتقال	سه تار	انتقال+پانویس	انتقال	کرسی
انتقال+پانویس	انتقال	بلخ	کاربردی+پانویس	انتقال	نوروز

علاوه بر این، بشیری واژگان فرهنگی زیر را غالباً با راهکار تلفیقی «انتقال+پانویس» ترجمه کرده و اطلاعات بسیار جامعی برای خواننده خود فراهم کرده است: درهم، پشیز، آلهم...، غلیان، میدان، شوستر، جبّه، مدرسه، کاروانسرا، شاه عبدالعظیم، ری، شالمه و جوکی. در جدول زیر، بسامد راهکارها به تفکیک ارائه شده است:

جدول ۴. بسامد راهکارهای ترجمه عناصر فرهنگ محور طبق چارچوب پیشنهادی نیومارک (۱۹۸۸)

بشیری	کاستلو	مترجم اصطلاح	بشیری	کاستلو	مترجم اصطلاح
۱۵	۱۴	معادل توصیفی	۱۵	۱۵	معادل کاربردی
۸	۱۱	معادل فرهنگی	۱۵	۱۴	مترادف
۱	۰	تغییر	۱	۱	ترجمه فرضی
۲۱	۱۰	پانویس (نکات)	۲	۲	طبیعی سازی
۱۷	۸	انتقال	۶	۲	تحلیل جزء به جزء

۵. مبحث اصلی

به طور کلی بیست واژه یا اصطلاح در بوف کور یافت شد که دست کم یکی از مترجمان با استفاده از راهکار حذف (omission or deletion) برای آن معادل یابی نکرده بودند. از این میان دو واژه «زنبل» که جزو واژگان فرهنگ محور است و واژه «مگ» که معانی مختلفی دارد و مجازاً به معنی «گیج و مدهوش» است، توسط هیچ یک از مترجمان ترجمه نشده است. هشت واژه از بیست واژه مذکور را نمی توان دقیقاً جزو واژگان فرهنگ محور محسوب کرد. در این خصوص، سهم هر یک از مترجمان چهار کلمه ترجمه نشده بود. از دوازده واژه باقیمانده، کاستلو و بشیری هر یک به ترتیب در ترجمه یازده و یک واژه با چالش مواجه شده و ظاهراً موفقیت کامل را در ارائه معادلی دقیق حاصل نکرده اند. از جمله حذفیات کاستلو می توان به موارد زیر اشاره کرد: چاروادار، نذری، سر کتاب باز کردن، جام زن، مات و مگ، و غیره.

همچنین، واژگان «ازل» و «ابد» توسط کاستلو ترجمه نشده و بشیری به ترتیب معادل های «the beginning of eternity» و «the end of eternity» را برگزیده است. البته با رجوع به فرهنگ آکسفورد و یافتن واژه «eternity» متوجه می شویم که برای «eternity» هیچ بدایت یا

نهایتی وجود ندارد، بنابراین، اینکه آیا معادل انتخابی توسط بشیری دقیق است یا خیر، جای سؤال است؛ ولی چنانچه ما «eternity» را فارغ از آغاز و پایان بدانیم، شاید بتوان به این شکل تصور کرد که هر آنچه پیش از «eternity» بوده است را «ازل» یا «pre-eternity» و هر آنچه پس از آن خواهد بود را «ابد» یا «post-eternity» دانست. هر چند معادل‌های مذکور به‌ظاهر بهتر از معادل‌های بشیری است، اما شاید هنوز نتوان آن‌ها را دقیق‌ترین معادل توصیف کرد.

کاستلو برای واژه «تنبور» از «lute» که سازی شبیه «عود» است استفاده کرده، اما تنبور «ساز سیمی قدیمی است، شبیه به سه تار که دسته بلند و راست دارد و مانند تار پرده‌بندی می‌شود، ولی تعداد پرده‌های آن کمتر است. کاسه تنبور چوبی و دهانه آن بدون پوست و دارای دو سیم و کاسه‌اش از سه تار بزرگ‌تر است.» (فرهنگ رازی، ص. ۱۶۷).

هر چند بشیری نیز معادل «lute» را استفاده کرده است، در «پیام بوف کور» در توضیحات پانویس برای واژه سه تار چنین توضیح می‌دهد که «سه تار آلتی موسیقی شبیه «lute» است که دسته‌ای بلند و گردنی پرده‌دار دارد و^۱. همین توضیحات آگاهی‌دهنده است که مخاطب را تا حدی از سردرگمی بیرون آورده و باعث می‌شود او تکلیف خود را با این واژه فرهنگ‌محور بداند و متوجه باشد که «lute» دقیقاً همان «تنبور» نیست بلکه چیزی شبیه به آن است.

یکی دیگر از این دست ابزارآلات «کُرنا» یا «کَرنا» است که بشیری و کاستلو معادل «horn» را انتخاب کرده‌اند. اگر واژه «کرنا» را ریشه‌یابی کنیم، درمی‌یابیم که شامل «کَر» یا «خر» به معنی «بزرگ» و «نا» یا «نی» است و به عبارت دیگر کلاً به معنی «نی بزرگ» یا «شیپور بزرگ» است. البته خود واژه «نی» نیز کاملاً فرهنگ‌محور بوده و با فلوت متفاوت است. به نظر می‌آید بهتر بود مترجمان واژه «big» و یا «large» را نیز به معادل انتخابی خود اضافه می‌کردند تا معادل دقیق‌تری ارائه داده باشند.

کاستلو برای سه واژه «سه تار»، «تنبک» و «سنج» به ترتیب معادل‌های «sitar»، «drum» و «cymbals» را برگزیده‌اند. با این حال، شاید راهکار کارآمدتر آن باشد که مترجم ابتدا واژگان مترادفی در فرهنگ مقصد برای آلات مذکور بیابد و سپس در پانویس یا در فصلی جداگانه به

1. Setar or sitar is a lute-like instrument with a long, fretted neck, a resonating gourd or gourds, and usually six playing strings and a number of strings that vibrate sympathetically.

تفاوت‌های معادل انتخابی با واژه اصلی توضیحاتی ارائه دهد، یا حتی تصویر کوچکی از کالاهای مذکور ارائه دهد تا خواننده، هرچند از شنیدن صدای این آلات موسیقی محروم بوده است، اما دست کم با شکل ظاهری آن آشنا شود و تفاوت آن را با آلات موسیقی فرهنگ خود بداند. هرچند ممکن است این کار ظاهراً بسیار ایدئال‌گرایانه به نظر آید ولی برای شناساندن دقیق فرهنگ یک ملت به دیگران و احترام به هویت ملی و نشان دادن غنای فرهنگی، شاید چاره‌ای جز آن نباشد.

به هر حال آنچه حداقل از مثال‌های بالا می‌توان برداشت کرد این است که کاستلو کوچک‌ترین تلاشی برای نشان دادن تفاوت‌های کالاهای فرهنگ ایرانی با ابزار آلات فرهنگی موجود در غرب نکرده است.

معادل‌های ارائه‌شده توسط هیچ یک از دو مترجم برای واژگان «پیش‌سینه»، «خاشاک»، «سوس»، «خوره» و «خشت» نیز چندان دقیق نیست. به‌عنوان مثال واژه «خوره» توسط بشیری و کاستلو به ترتیب «consumption» و «gangrene» ترجمه شده است. در این رمان در ترجمه واژه مذکور، مترجمان ثبات معادلیابی (consistency) نداشته‌اند. این واژه یک بار دیگر در جمله آغازین بوف کور نیز به کار رفته است که در آنجا هر دو مترجم از معادل «canker» استفاده کرده‌اند، ولی بشیری دومین مرتبه‌ای که با این واژه روبه‌رو شده، به اشتباه آن را «consumption» یا همان بیماری دستگاه تنفسی «سل» ترجمه کرده است. کاستلو نیز در مواجهه دوم خود معادل قانقاریا را برگزیده است. لازم به ذکر است که بیماری قانقاریا بیماری است که طی آن عضوی از بدن به سبب نرسیدن خون، فاسد می‌شود. این بیماری را نمی‌توان دقیقاً با بیماری «خوره» یا جذام یکی دانست. معادل «deprosy» در اینجا مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

واژه دیگر، «سوس»، نام درختی با ریشه‌های شیرین و شاخه‌هایی تلخ است. ریشه این درخت همان شیرین بیان است. معادلی که دو مترجم برای «سوس» برگزیده‌اند «licorice» طبق فرهنگ آکسفورد، به ماده‌ای اطلاق می‌شود که از شیرین بیان تهیه شده و در تولید شیرینی‌های مختلف کاربرد دارد.

واژه «خشت» به معنای گلی است که در قالب‌های آجر زیر نور خورشید خشک می‌شود. کاستلو از معادل «brick» به معنای آجری که با حرارت آتش پخته شده استفاده کرده است. بشیری با الحاق واژه «mud» به «brick» سعی کرده است معادل دقیق‌تری ارائه دهد. جالب است بدانیم که واژه «adobe» در زبان انگلیسی دقیقاً به معنی «خشت» است. در پاره‌ای از موارد، همچون مورد اخیر، واژه مترادف و دقیق در زبان مقصد موجود است، ولی به دلایلی مترجم از استعمال آن غفلت کرده یا سرباز می‌زند و خواننده را از ترجمه‌ای دقیق محروم می‌کند. یکی از این دلایل ممکن است بی‌اطلاعی مترجم از وجود چنین واژگان مترادف در دو زبان باشد. در برخی موارد مترجم به روان بودن ترجمه رمان اهمیت می‌دهد و این روانی در خوانش ترجمه (fluency) را به معیار دقت (accuracy) در ترجمه ترجیح می‌دهد.

زمانی که مترجم از معادل‌های دقیق که گاهی کم‌کاربرد یا حتی قدیمی (archaic) و ناآشنا برای مخاطبان امروزی است استفاده می‌کند، مجبور خواهد شد برای خواننده خود پانویس یا نکاتی الحاقی در پراکنش یا انتهای کتاب فراهم کند. در اینجا مترجم تصمیم‌گیرنده اصلی است. اگر او دغدغه فراهم آوردن ترجمه‌ای دقیق برای خواننده داشته باشد و متن اصلی و فرهنگ مبدأ و هویت گویشوران متن مبدأ برای او اهمیت قابل توجهی داشته باشد، او تمام تلاش خود را به کار خواهد گرفت که با کمک راهکارهای مناسب ترجمه‌ای دقیق ارائه دهد. ولی چنانچه تنها به خواننده مقصد اهمیت دهد و روانی خوانش ترجمه‌اش برای او مهم باشد، رعایت موارد مذکور را برای ترجمه خود لازم نمی‌داند و با کاربرد واژگان امروزی و عام و خنثی و کمترین کاربرد نکات الحاقی و پانویس، ترجمه‌ای خواننده‌محور ارائه دهد.

در برخی موارد مترجم تنها به دلیل خطای دید ممکن است معادلی نادرست ارائه دهد. اصطلاح «شرار کشنده» را کاستلو «fatal radiance» و بشیری «attractive malice» ترجمه کرده است. احتمالاً مترجم اول واژه «شرار» را با «شراره» و «کشنده» را با «کُشنده» اشتباه گرفته است. اصطلاح «کج سلیقه» را بشیری «ill-disposed» معادل‌یابی کرده است که، البته با توجه به فرهنگ آکسفورد به معنای «سرد و غیر دوستانه رفتار کردن» است.

اصطلاح «آینه دق» توسط بشیری به «magic mirror» یا «آینه جادویی» ترجمه شده که دقیق‌تر از معادلی است که کاستلو برگزیده (یعنی *distorting mirror*) زیرا در این رمان «آینه دق» به معنای آینه‌ای است که صورت را لاغر و بیمار نشان می‌دهد و این نشان از یک اثر جادویی دارد، ولی معادل کاستلو تنها به آینه‌ای اشاره دارد که به دلیل ناصاف بودن تصاویر را کج و معوج نشان می‌دهد.

کاستلو در ترجمه واژه «بیلچه» معادل «spade» را برگزیده که به معنی «بیل بزرگ» است و بشیری معادل دقیق‌تر «trowel» را انتخاب کرده است. دقت بشیری در ترجمه «گاز انبر» نیز به چشم می‌خورد؛ زیرا او واژه «a pair of pliers» و کاستلو «a pair of tongs» استفاده کرده که به معنای پنس یا انبر است.

کاستلو برای واژه «جوکی» معادل «fakir» را برگزیده که به معنای مرد روحانی مسلمان است که برای امرار معاش از دیگران گدایی می‌کند. بشیری از معادل دقیق‌تر «yogy» یا همان مرتاض هندی استفاده کرده است.

کاستلو حتی در ترجمه واژه «کالسکه» اسقاط نیز دقت کافی را نداشته و واژه «dilapidated» را که تنها برای لوازم خانگی از کار افتاده و یا ساختمان مخروبه کاربرد دارد، استفاده کرده است. بشیری در این مورد نیز دقت عمل بالایی داشته و معادل «ramshackle» را که برای وسایل نقلیه اسقاط به کار می‌رود، برگزیده است.

واژه «تسبیح» جزو واژگان فرهنگ‌محور است. فارغ از اینکه آیا تسبیح و «rosary» نقش کاملاً یکسانی در دو فرهنگ دارند یا خیر، برای عبارت «دانه‌های تسبیح بزرگ»، که ظاهراً ابهام ساختاری دارد ولی با توجه به متن، صفت «بزرگ» به «دانه» برمی‌گردد (نه تسبیح)، کاستلو معادل «the beads of a large rosary» را انتخاب و کاستلو «the large beads of a rosary» را برگزیده است.

کاستلو در ترجمه واژه «مجری» نیز معیار دقت را نادیده انگاشته و تنها به معادل بسیار عام و خنثی «box» یا جعبه اکتفا کرده، ولی بشیری معادل دقیق‌تر «tin can» را برگزیده است.

واژه «فقیه» نیز که عنصری کاملاً فرهنگ‌محور در حوزه دین است، توسط کاستلو و بشیری به ترتیب «An interpreter of the law» و «A jurist» ترجمه شده که متأسفانه هیچ یک عناصر

معنایی نهفته در این لغت (مرد بودن، عادل بودن و ...) را منتقل نمی‌کند. وجود پانویسی حاوی نکات آگاهی‌دهنده می‌توانست کارگشا باشد.

عبارات «اذان بی‌موقع گفتن» و «سر خشت رفتن» نیز جزو عناصر فرهنگی است. به گفته شمیسا (۱۳۷۳، ص. ۳۵۸) قداماً معتقد بودند زمانی که موقع زایمان زنی باردار فرامی‌رسید، اگر او روی خشت می‌نشست و مردی بالای بام می‌رفت و (بی‌موقع) اذان می‌گفت، زایمان زن راحت‌تر انجام می‌شد.

اصطلاح «پیراهن قیامت» نیز از عناصر فرهنگی است. طبق گفته شمیسا (۱۳۷۳، ص. ۳۵۸)، پس از تولد یک کودک، والدینش تکه‌ای از پارچه‌ای را می‌بریدند و با آن لباسی می‌دوختند و کودک را یک شبانه روز در آن می‌پیچیدند. به این تکه پارچه «پیراهن قیامت» می‌گفتند. هیچ یک از مترجمان به این نکته اشاره ننموده و به ارائه ترجمه‌ای تحت‌اللفظی بسنده کرده‌اند. برای مثال، وقتی معادل «a resurrection garment» را یک انگلیسی‌زبان می‌شنود، آیا چیزی جز گیجی عاید او خواهد شد؟

در نهایت، هرچند با رجوع به فرهنگ آکسفورد مشخص می‌شود که «dinner» وعده غذایی است که در میان روز یا عصر صرف می‌شود، ولی همین دوگانگی در زمان صرف، باعث شده است که بهترین معادل برای واژه «نهار» در زبان فارسی را معادل «lunch» بدانیم که توسط بشیری به‌کار رفته است. «lunch» وعده غذایی است که ظهر مصرف می‌شود و خواننده ترجمه دچار سردرگمی نشده و از زمان وقوع حوادث داستان نیز آگاه خواهد شد. هرچند شاید این مثال در نگاه نخست زیاد بحث‌برانگیز نباشد، اما آیا در برخی داستان‌ها که عنصر «زمان» فوق‌العاده مهم است، اشاره مبهم به آن در ترجمه، در درک مخاطب اثر منفی نمی‌گذارد؟ پس در مواردی که معادل بسیار دقیقی همچون «lunch» برای «نهار» وجود دارد، احتمالاً هیچ توجیه قابل قبولی وجود ندارد که کاستلو از واژه «dinner» برای اشاره به آن استفاده کند.

۶. نتیجه‌گیری

همانطور که گفته شد، از مجموع واژگان فرهنگ‌محور در این اثر، کاستلو و بشیری در ترجمه برخی از واژگان فرهنگ‌محور موفقیت مطلوب را کسب نکرده‌اند. به هر حال آنچه

دست کم از مثال‌های مذکور در این مطالعه تطبیقی برمی‌آید این است که کاستلو کوچک‌ترین تلاشی برای نشان دادن تفاوت‌های کالاهای فرهنگی زبان مبدأ با ابزار آلات فرهنگی موجود در زبان مقصد نکرده است.

مسئلاً برای او در این زمینه دغدغه‌ای به نام حفظ هویت ملی وجود نداشته و از این رو سعی کرده است تا با انتخاب معادل‌های مترادف در زبان مقصد و بدون اضافه کردن هیچ نکته یا توضیح بیشتری به خواننده انگلیسی زبان چنین القا کند که هیچ تفاوتی میان کالاهایی که در داستان ذکر شده با کالاهای موجود در سرزمین شما (خوانندگان) وجود ندارد و چه بسا شما سر منشأ وجود این کالاها بوده‌اید و آن‌ها را به کشورهای دیگر صادر کرده‌اید و نویسنده اصلی و هم‌وطنان او از خود هیچ پیشینه قابل توجهی نداشته و هویت مستقلی ندارند. هرچند ممکن است آنچه گفته شد، کمی اغراق‌آمیز تلقی شود، ولی همین جاست که اهمیت کار بشیری و مترجمان بومی که یا به ترجمه مجدد دست می‌زنند یا برای نخستین بار اثری را ترجمه می‌کنند، مشخص می‌شود. آن‌ها می‌توانند به کمک راهکارهای تلفیقی (انتقال+پانویس) و معادل‌های توصیفی به خوانندگان ترجمه راجع به فرهنگ غنی خود و ظرایف آن توضیحاتی جامع داده و به‌نوعی هویت مستقل ملت خود را یادآوری کنند.

کتابنامه

شمیسا، س. (۱۳۷۳). *داستان یک روح*. تهران: فردوس.

Bashiri, I. (2013). *The Blind Owl*. Minneapolis: Manor House.

Bassnett-McGuire, S. (1980). *Translation studies*. London & New York: Methuen.

Costello, D. P. (1957). *The Blind Owl*. London: John Calder LTD.

Goodenough, W. H. (1957). Cultural anthropology and linguistics. In D. Hymes (Ed). *Language in culture and society: a reader in linguistics and anthropology* (pp.143-171). New York: Harper & Row.

Harvey, M. (2000). *A beginner's course in legal translation: The case of culture-bound terms*. Retrieved April 3, 2007 from <http://www.tradulex.org/Actes2000/harvey.pdf>

Malinowski, B. (1938). The anthropology of changing African cultures. In L. Mair (Ed.), *Methods of study of cultural contact in Africa* (pp. 29-34). London: Oxford University press.

- Newmark, P. (1988). *A Textbook of Translation*. Hertfordshire: Prentice Hall.
- Nida, E. A. (1964). *Towards a science of translation, with special reference to principles and procedures involved in Bible translating*. Leiden: Brill.
- Parson, L. C. (1950). *Translation of children's books*. Sweden: Lund.
- Sadegh Hedayat. (2000) Retrieved 17 January 2006 from http://en.wikipedia.org/wiki/Sadegh_Hedayat
- Whorf, B.L. (1956). *Language, thought, and reality: Selected papers*. New York: The M.I.T Press.